



هاشم شائق

علت وحدت ملت

استاد لوبون در کتاب دبروز و امروز خود را جمع بشکل و وحدت ملت چنین گوید:
« ملت بواسطه چهار عنصر تشکیل کند نژاد، لسان، دین، و منافع. ولی این
چهار عنصر در یکجا بندرت جمع شوند. »

استاد موصوف این چهار عنصر را از تحلیل احوال اجتماعی بیشتر ملل باستقراء
و مشاهده استخراج کرده و این کلیه را از تدقیق احوال تاریخی، ادبی، روحی
و حیاتی هر جمعیت کشیده است. با وجود اینکه لوبون نژاد، بدست و بخواس ارثی
و فیزیولوژی قانع بوده، بیشتر حوادث و وقایع اجتماعی را از عینک ارث و نژاد
می بیند. لیکن این حقیقت که عناصر سه گانه دیگر نیز در تشکیل ملت ضرور است؛
لوبون را مجبور کرده که بر کنیت لسان، دین و منافع نیز اعتراف بنماید.

پس لوبون درین کلیه میان دو عنصر مادی، دو عنصر معنوی را جا داده نخستین
مادی، دوم و سوم روحی، و چهارم نیز مادی است ولی مطابق عقیده خود اولاً
نژاد، بعد از لسان و پس از دین و بالاخره منافع را رکن تشکیل ملت شمرده.
لهذا متیقن گردیده که این چهار عنصر در چهار وجه جمعیت بشری طبعاً موجود است.
تاریخ، ادب، روحیات و حیات. بعبارت دیگر گویا بنظر لوبون نژاد، تاریخ، لسان،
بادب، دین بروحیات، و منفعت بحیات بشر تکیه کند.

اما متفکرین جامعه ما در بن باب نظریه جداگانه دارند. چنانچه بعضی از آنها در شکل ملت دین را عامل حقیقی دانسته گویند:

اگر دین مخصوصاً دین واحد در محیط حکمفرمانی باشد، روح‌ها پراکنده، افکار و حسیات مشتت میشود، فکر حیات آبنده مجازات و مکافات و وظیفه و حقوق عبث خواهد شد و احساسات عمومی و عواطف روحی در میان افراد بصورت مشترک و بطور عمومی تسلسل نکنند. هیچکس آنها شخصی، وجدها محلی، و جداها خصوصی خواهد ماند. عبارت دیگر تأثرات الم و سرور و بطور عمومی و معشری تشکیل نمایند. آنوقت عید و جشن و سو سازی و انجمن عزای و طوی منعقد نشود. و بیشتر آلام و محنی که وجهه عمومی داشته باشد؛ بعضی از افراد آنرا حس کنند و دیگران لاقید بمانند و نشاط و سرور بکه بحیات و روح هر فرد بطور مستقیم و غیر مستقیم وارد شود در شعور عمومی جای نگیرد.

بعضی از متفکرین با بن عقیده اند که در تشکیل ملت و وحدت آن نژاد در کن بزرگست. یعنی اگر نژاد واحد در میان افرادی که در یک قلمرو زیست می کنند موجود نیابد، اتحاد نظر، اتفاق قوی و امتزاج خیالات و افکار بوجود نیاید. چنانچه ملیونها انسان هم نژاد در مناطق مختلفه ارض زیر جهل، فقر و فاقه، غفلت و ذنبل و عصبیت‌های قومی و اسارت گرفتارند، هم نژاد آن عالم، دوراندیش فعال و آگاه و نروغند و آزاد آسایش حاصل از هم نژادان خود دارند. خصوصاً بصورت اجتماعی از جانی فشان و بذل علم و مال برای هم نژادان خود داری نکنند. خاصه وقتیکه حس هم نژادی بصورت معقول قوت و تربیت یافته باشد قلبشان بطیور و وحشان بهیجان آید و دستشان ببذل مال و استعمال سلاح در مدافعه و حمایت هم نژادان خود از آستین بچیب داخل شود و یا بکشیدن نیام بیرون شود.

برخی دیگر بر بن فکر اند که افراد و مؤسسات اجتماعی را بواسطه لسان در هر محیط که باشند میتوان جمع کرد. چنانچه هر ملت حیه امروز قانع است که

بواسطه لسان بر جمعیت خود میتواند افزود حتی قوه ما دی، اقتصاد دی و حتماتی را نیز بواسطه ادبیات بیگانه مرکز میشود آورد. در حقیقت لسان و ادبیات تنها واسطه افاده و مبادله فکرهای عمومی نیست؛ بلکه آن فکرها که در اعماق قلب و روح جا دارد با محسوسترین و مشخصترین اشارات میتواند در شکل ملت استعمال و افاده نمود. پس بدون لسان واحد نمی توان میان افراد وحدت و یکرنگی تولید کرد. خاصته گویند «فردیکه لسان قوم خود را نداند فردا جمعیت شمرده نمیشود». مثل اشخاصی خواهد زیست که بی کسپها بی وطنها میزید و با دین اخلاق موسیقی، منطق و ذوق بالجمله بار و حیات و ذنبیات قوم خود بیگانه و بی رابطه خواهد ماند. کذا از تاثیر لسان بساشده که قوماندان یک جبهه حرب توسط یک جمله بهیج و موثر ملی خود هزارها نفر را بدم توپ آتش فشان همراهموده. اینست که استاد موصوفی در همین کتاب خود گوید که «رابطه های که بواسطه ادبیات بروح افراد محاصل شده، نمی توان بر روز قواین و سپاه ازم کسبخت

فی الحقیقت انسان بدون اینکه از جای خود شور بخورد میتواند بواسطه اشارات و صدای منقوله لسان صدها درجه طول شرفی را به غریبی و صدکها عرض جنوبی را را بشمالی آورد. امر و زنطقهاوسرودها نیکه بواسطه اراد بوازی یک نطقه ایشیا پمرا کراورد و ازم مرکز امریکه بحیط استرالیا رد و بدل میکنیم برها نیست غیر قابل تردید. علاوه برین هزارها سال ماضی را بیکد قیقه توسط نوشته جات بحال میاریم و دقیقه حالیه را ناهزارها سال آ بند، زنده میداریم. چنانچه آثار ادبی و لسان ملل باستانی را روی سنگ مطالعه می کنیم و آثار شعری و بدیعی خود را بمطالعه انظار اخلاق گذارده وجد و هیجان تولید مینمائیم.

خلاصه انسان انطباعات حسی و مفهومات عمومی و کلیات ذهنی خود را بواسطه بک زبان از دل بلب و از زبان بگوشها بدون ممانعت انتقال داده برینو چه وجدان

عمومی تشکیل و یا وجدان افراد را زیر و زبر کرده می‌تواند.
 بعضی از متفکران، قانع‌اند با اینکه وحدت منافع رکن رکن جامعه ملی و شرط
 وحدت اجتماعی است.

هرگاه منفعت در میان نباشد؛ افراد يك خانواده نیز با یکدیگر نجوشند و منفعت
 منفرد ایشان را از اشتراك حیات فامیلی باز دارد. در صورتیکه منفعت واحد باشد؛
 همه سهامداران در مقابل يك ضرر ایستاده شوند و از یکدیگر مدافعه کنند. بسا
 اوقات فرد يك جمعیت نفعی را برای منافع دیگر فدا نموده در تأمین منفعت دیگران
 جانفشانی بکند چونکه در ضمن منفعت آنان فائده خود را بدست آورد. از بدست
 آوردن يك منفعت مهم و دائمی سفرها و سیاحت‌های دور و دراز طاقت فرسا را قبول
 کرده از اولاد و عیال و ازمال و ملک خود موقتاً با دانه‌چشم پوشند چنانچه بعضی
 از علمای غیور و با عزم اوروپا و امریکا و آسیا جهت کشف يك مسئله فنی مراحل
 زیادی را طی کنند. طی این همه مراحل تنها برای اینست که در عالم فکر و ذهن
 و با صنعت و فن فائده بزرگ اجتماعی و یا منفعت عام دائمی بدست آرند برینوجه محبوب
 همه جمعیتها شوند.

چون انسان از یکطرف مادی و عضوی و از طرف دیگر روحی و معنوی میباشد
 بنابراین عقیده ارباب منفعت و منافع را حمل بر مبالغه نموده تصحیح آنرا توقع نمود
 با اینطور که در شکل ملت منفعت و ذوق هر دورا عامل بزرگ باید دانست و این
 نظریه را میتوان بخوبی مدافعه نمود. با اینهمه روی نظریه استاد لوبون اگر
 مطالعه خود را عمیقتر بسازیم؛ بحقیقت قریب تر خواهیم شد؛ و اختلاف نظر از میان
 خواهد رفت. آنهم اینست:

لوبون اگر عناصر کلیه خود را چنین ترتیب میداد بارفقای متفکران مجتمعاً از
 يك خط مستقیم بمنزل میرسیدیم:
 جهت تجانس جمعیت ملی اولاً منفعت، ثانیاً ذوق را واسطه قرار باید داد.

چونکه در حقیقت عوامل تشکیل ملت اولاً اقتضای منفعت، ثانیاً اقتضای ذوق است. چه 'منفعت مادی و ذوق معنوی بوده مطابق مقتضیات ترکیب و بنیة بشر این دو نقطه مهمه باحتیاجات آن تقابل کند و هرگونه آرزوی آنرا تسکین بدهد. این دو عنصر همه عناصر نژاد، لسان، دین و منفعت را دربرگیرد. چونکه لسان و دین، معنویت انسان را و نژاد و منفعت مادیت بشر را تمثیل نماید.

آمدیم بسراصل مطلب: هرگاه در جامعه افغانی این نظریه را تحلیل و ترکیب و بآواخره تطبیق کردن بخواهیم؛ میتوان گفت که از روی دین و منفعت هیچ شك نیست که در جامعه ما وحدت تام موجود است. باستانیای عده قلیلی از فامیلها دیگران بارابطه دینی و منفعت با یکدیگر مربوط و بسته اند، و از روی نژاد هم نه تنها با اکثریت عظیمه آریانی نژادند بلکه این وطن عزیز مهیاداریانیت است. چنانچه اصلیت و مرکزیت باختر و آریانه را بیشتر شهرهای آسیا ندارند.

خلاصه تنها موثری که قابل تربیت و اهمیت است؛ همانا قوه لسان و وحدت افاده خواهد بود از بنر و وظائف ارباب تفکر است که در تأمین این وحدت نیزز باده برین مساعیه نکنند و راه های معقولی در پیشرفت آن بدست آرند.

در نظر نگارنده چون این وطن عزیز از روی لسان دارای دو فرع از یک اصل است در صورتیکه بیکی از زبانهای عمده و لفظی است و اعتبار و وسعت لغت، قوه صرف و نحو، سرمایه ادبی، ترویج و ایجاد لغت و مصطلحات نقل علوم و فنون بران زبان و تعمیم آن میان افراد ترو بیج آنها رادبی و بدیعی دران زبان و تصحیح و تکامل خط و املا اهمیت داده شود بضرر آن دیگر خدمت کرده خواهد شد و راه معقول آنست که بزبان دوم نیزباید از زبان اول اهمیت داد، چه 'پشتو و فارسی که از دامن هندو کش شروع کرده ولی زبان فارسی را در ساحه هزارها کیلومتر از شرق و غرب و شمال و جنوب و وسعت یافته، حتی فرع دیگرش پشتورا تحت الشعاع خود گذارده است. خاصه و قتیکه آنها رادبی زبان اول را ترجیح

داده توسط ادب و محرابین تثبیت نمایند؛ طبیعی است که زبان دیگر ضعیف خواهد ماند چه در ترقی زبان فارسی مان از عصرها با این طرف اهتمام بکار گرفته بلخ، غزنی، هرات و بدخشان و کابل و بست کانون ترقی این زبان گردیده شعرای نامدار و فضیله بزرگوار را تربیت کرده نمونه های اسلوب اساسی نظم و نثر فارسی امروزه را که از قرن دوم هجری گرفته درین جا و درین وطن با بهترین اساس بنا کرده اند بلی! در تقویت و زینت زبان فارسی درین ولایت اهمیت کافی داده شده است ولی بزبان یشتودر هیچ دور اعتبار و توجهی صرف نشده، چه بعد ازین که سانسکریت در قرنهای باستانی بشعبات مختلف منقسم گردیده باستانشناسی یشتودر هر کدام ازین شعبات کم یا بیش اهمیت و تربیت دیده اند

نانام



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

در سخای منعم و سائیل تفاوت روشن است

آن لب نان میدهد این آبروی خویش را
(مهربان)

روشن شود به پیش تو چون شمع روزمن

یسک شب تو هم اگر به نشینی بر روزمن
(امید)